

دکتر علیرضا آقاحسینی*

سکینه ببری گنبد**

بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۶ از منظر تحلیل گفتمان

چکیده

جمهوری اسلامی ایران در دو دهه نخست حاکمیت خود، در سیاست خارجی فراز و نشیبهای بسیاری را پشت سر گذاشته است. ایران اسلامی بنا به جایگاه و هویتش در تعامل با نظام بین‌الملل با ایجاد نظام گفتمانی در هر دوره به تبیین و تعریف خود، دشمنان، متحدان، رقیبان، منافع، اهداف و روشهای رسیدن به این اهداف پرداخته است. در سالهای پس از انقلاب در متن (حوزه) سیاست خارجی گرایشهای لیبرال، مذهبی، راست و تکنوکرات را در بستر تفکر روشنفکران انداموار می‌توان دید. آنچه در این نوشتار بررسی شده طرح گفتمانی قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران در دهه نخست انقلاب و پرداختن به فضای گفتمانی دولت سازندگی است. موضوع کلیدی پژوهش، این نکته مهم است که در تحلیل گفتمانی، سیاست خارجی همواره باید نسبتی متعادل از سطح خرد و کلان قدرت را در نظر بگیرد تا منافع ملی در راهبردی بلندمدت تحقق یابد. تجربه‌های دهه اول انقلاب و عصر سازندگی می‌تواند آموزه باشد به گونه‌ای که یکی از دو سطح فدای دیگری نشود و همواره به منافع ملی توجه شود.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، تحلیل گفتمان، نظریه انتقادی روابط بین‌الملل، گفتمانهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران.

مقدمه

تصمیم‌گیری مقامات دولتی همواره از عوامل بسیاری تأثیر پذیرفته است. محیط داخلی، محیط بین‌المللی و تعامل این دو سطح، هر یک سبب ایجاد فضاهای خاصی می‌شود که بازیگر نظام بین‌الملل را وادار به تصمیم‌گیری می‌کند. جمهوری اسلامی ایران نیز در جایگاه بازیگر نظام بین‌الملل به فراخور نوع نگرش نخبگان و فضای حاکم بر نظام بین‌الملل، تاکنون جهت‌گیریهای گوناگونی داشته است.

با انتخاب دوره زمانی سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۶، جهت‌گیریهای ایران اسلامی به فراخور قدرت‌یابی هر یک از نیروهای سیاسی تحلیل می‌شود. دولتها در سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰، ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ و ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶، با توجه به برداشت آنها از نظام جمهوری اسلامی، منافع ملی، غرب و انقلاب انتخاب شده‌اند.

در این نوشتار، روش تحلیل گفتمان انتخاب شده است که تأکیدی بر شکل‌گیری نظام هویتها در چهارچوب رابطه تخاصم و تراحم میان دو اردوگاه مشروعیت و غیریت است. حوزه مشروعیت همواره نیازمند غیریتی است که نه می‌تواند دوری آن را تحمل کند و نه می‌تواند موجودیت آن را بپذیرد.

در این نوشتار، ساختار معانی سیاست‌گذاران و عواملان سیاست خارجی درباره نظام بین‌الملل، تضاد میان شوروی و امریکا و تنگناهای ایدئولوژیک ناشی از جنگ سرد، با استفاده از نشانه‌های زبانی در کلام امام(ره)، نخست وزیر، رئیس‌جمهور و دیگر مقامات در دوره‌های زمانی موردنظر بررسی می‌شود.

مباحث تئوریک

در مطالعه سیاست بین‌الملل، اغلب به روابط واحدهای رسمی حکومتی با یکدیگر توجه می‌شود. روابط بین‌الملل شامل روابط حکومتها، گروهها، سازمانها و حتی افراد کشورهای مختلف است. سیاست خارجی عبارت است از راهبردهایی که تیم تصمیم‌گیرندگان حکومتی طرح‌ریزی می‌کنند تا در چهارچوب منافع ملی و در محیط بین‌المللی به اهدافی معین دست یابند (Plano, P:6).

مفهوم منافع ملی، مفهوم اساسی سیاست خارجی است که ارزشهای ملی را دربرمی‌گیرد. رفتار کشورها در عرصه روابط بین‌الملل متأثر از تعریفی است که از اهداف و منافع خود دارند (کلینتون، ص ۱۷). از دیدگاه گفتمانی، منفعت ملی چشم‌انداز مبهمی است که غالب محققان، جهان را در آن می‌بینند، دشمنان را با آن می‌شناسند و محکوم می‌کنند، شهروندان را با استناد به آن تابع خود می‌سازند و اعمالشان را با آن تأیید اخلاقی می‌کنند و به سیاستهای حکومتی کارایی می‌بخشند (همان، ص ۶).

روند تحول نظریه پردازی

مجموعه کوششهای فکری انجام شده در روابط بین‌الملل، نظریه‌هایی را ایجاد کرده است که براساس نسبت آنها با جهان به نظریه‌های تبیینی و تأسیسی تقسیم می‌شوند (کرمی، ص ۳). نظریه تبیینی، چرایی رفتار دولتها را بیان می‌کند و روابط میان دولتها را امری خارجی نسبت به نظریه می‌داند؛ در مقابل، نظریه تأسیسی معتقد است که روابط میان ملتها با زبان، ایده‌ها و مفاهیم ایجاد می‌شود و شکل می‌گیرد. در اواخر دهه ۱۹۸۰، رویکرد جدیدی پدیدار شد که با قرار گرفتن در حد فاصل میان این دو

نظریه، طرحی نو برای مطالعه واقعیتها، پدیدهها و رفتارهای بین‌المللی ارائه کرد که به سازه‌نگاری* موسوم شد.

نگرش انتقادی

نگرش انتقادی در روابط بین‌الملل از اقتصاد سیاسی بین‌الملل مارکسیسم اثر پذیرفته است. درباره نگرش انتقادی در روابط بین‌الملل تفسیرهای گوناگونی وجود دارد؛ یکی از این تفسیرها مربوط به رویکرد ریچارد اشلی و رابرت واکر است. ریچارد اشلی در اثر خود *واقع‌گرایی سیاسی و علایق انسان*** با بررسی آثار کسانی چون مورگنتا، کنت والتز و جان هرترس می‌کوشد تا نشان دهد که واقع‌گرایی سیاسی سندی بسته و یکدست نیست.

از دیدگاه اشلی، نئو واقع‌گرایان از واقع‌گرایی، علاقه‌مندی به قدرت و از علم‌گرایی، علاقه‌مندی به کنترل بیشتر را گرفته‌اند؛ یعنی نوعی ساختارگرایی اثباتی به وجود آمده است که نظم موجود را طبیعی می‌داند، گفتمان سیاسی را محدود می‌سازد، تنوع زمانی و مکانی را بی‌اهمیت یا کم‌اهمیت می‌داند و هر گونه اقدام را به اعمال کنترل تقلیل می‌دهد (George, P: 174).

رابرت کاکس یکی دیگر از اندیشمندان نگرش انتقادی است. او در کتاب *نیروهای اجتماعی، دولت‌ها و نظام‌های جهانی: فراسوی نظریه روابط بین‌الملل**** می‌نویسد که نظریات غالب در روابط بین‌الملل، دولت و جامعه مدنی را از هم جدا کرده و تعامل میان دولت، نظام بین‌الملل و نیروهای اجتماعی را نادیده گرفته است. او می‌گوید که دو نوع

*Constructivism

** Political Knowledge and Human Interest

*** Social Forces, States and World orders

نظریه وجود دارد: یکی نظریه مشکل گشا* که می‌کوشد جهان را به همان ترتیبی که در برابر خود می‌یابد با مناسبات اجتماعی و نهادهایی که این مناسبات را سازمان می‌دهند، در چهارچوب عمل بپذیرد و دیگری نگرش انتقادی است (Ibid, P:177).

نگرش انتقادی، نظریه تاریخی است؛ یعنی تنها به گذشته علاقه ندارد و نگاهش متوجه روند دگرگونی تاریخی است، اما نظریه مشکل گشا تاریخی نیست؛ زیرا نوعی فرایند مستمر را در نظر دارد (لینکلتر، ص ۴۲).

نگرش سازه‌انگاران

محققان سیاست مقایسه‌ای و بین‌المللی با شروع دهه ۱۹۸۰ بحثهای نظری و روش شناختی بسیاری را در زمینه سیاست خارجی مطرح کردند. سازه‌انگاران از گرایش کارگزاران (تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی) به سیاست بین‌الملل استقبال کردند؛ زیرا به جدایی ساختار و کارگزار اعتقاد نداشتند و یکی را بر دیگری ترجیح نمی‌دادند (Price, P: 264).

سازه‌انگاری در حوزه روابط بین‌الملل، رویکردی هویت محور به منافع ملی و سیاست خارجی داشته است؛ بدین ترتیب سازه‌انگاری به جای تأکید بر توانایی دولت‌ها یا توزیع قدرت به صورت یکی از ویژگیهای ساختاری نظام بین‌الملل، بر هویت دولت‌ها تمرکز می‌کند (Wendt, P:379).

هویت به معنای فهم کمابیش ثابت و مبتنی بر درک خاص از خود و انتظار از دیگران است، از این دیدگاه، الکساندر ونت به این نتیجه می‌رسد که:

۱. معانی جمعی، قوام بخش ساختارهایی است که به کنشهای ما سازمان می‌دهد؛
۲. به دست آوردن هویت، از مشارکت در معانی جمعی ناشی می‌شود؛

* Problem-solving theory

۳. هویت، امری نسبی و رابطه‌ای است؛ در نتیجه اهمیت هویت خاص و تعهد به آن امری ثابت نیست؛

۴. هویت، بنیان منافع است و منافع از زمینه اجتماعی جدا نیست.

در هر موقعیت تجربه شده‌ای، معنای هویتها و منافع مربوط ایجاد می‌شود (Ibid, P: 336-339).

از نظر سازه‌انگاری، هویت دولت مسئله‌ای شخصی یا روانشناختی نیست بلکه امری رابطه‌ای است که با تعامل بازیگران و مشارکت معانی جمعی و از درون دنیایی اجتماعی پدید می‌آید و تغییر می‌کند (کرمی، ص ۱۶۹)؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که دولت‌ها بر مدار و متن وضعیت اجتماعی منافی ندارند و منافع خود را براساس موقعیتها و نقشهایشان تعریف می‌کنند؛ پس ساختارها پدیده‌هایی کمابیش پایدار با تعامل متقابل‌اند که خلق می‌شوند و کنش‌گران براساس آنها، هویت و منافع خود را تعریف می‌کنند.

تحلیل سیاست خارجی از دیدگاه سازه‌انگاری

تحلیل سیاست خارجی عبارت است از تجزیه و تحلیل فرایندهای چند لایه پیچیده، شامل اهدافی که حکومتها در روابطشان با دیگر حکومتها دنبال می‌کنند. براساس رویکرد سازه‌انگاری نمی‌توان سیاست بین‌الملل را به یک سلسله تعامل و رفتار عقلایی و در چهارچوب مادی و نهادی در سطوح ملی و بین‌المللی فرو کاست (قوام، ص ۵).

براساس همین رویکرد است که رفتارها می‌توانند در وضعیت اجتماعی بین‌ذهنی معنا دار باشند. از دیدگاه سازه‌انگاری، ساختارهای سیستماتیک بین‌ذهنی از یک سلسله برداشتها، انتظارها و دانش اجتماعی تشکیل می‌شوند که در نهادهای بین‌المللی جای گرفته‌اند. براساس این تحلیل، برای مثال جنگ سرد ساختاری بین‌ذهنی بود. در

چهارچوب جنگ سرد، دولتها از طریق محور شرق و غرب در برداشتها سهیم بودند. رابطه جنگ سرد میان ایالات متحده امریکا و شوروی ساختاری اجتماعی بود که در آن دو بازیگر اصلی یکدیگر را دشمن می‌دانستند. در حقیقت جنگ سرد هنگامی پایان پذیرفت که دیدگاه آنها نسبت به هم تغییر کرد (همان، ص ۷).

نظریه سازه‌انگاری با همه شباهتی که به نظریه تحلیل گفتمان دارد، هنوز نمی‌تواند همه سطوح تحلیل را در برگیرد. در تحلیل گفتمان به جای بررسی نظامهای اعتقادی هر یک از تصمیم‌گیرندگان به شیوه سنتی اغلب، ویژگیهای گفتمانی عرصه سیاست خارجی به صورت ضرورتی ساختاری بررسی می‌شود.

بر پایه این تحلیل، چهارچوب معنایی که در آن سیاست خارجی شکل می‌گیرد، مبنایی برای منافع و هدفهاست. برعکس دیدگاه سازه‌انگاری، رویکرد گفتمانی معتقد است که درک واقعیت به شکل جوهرگرایانه ممکن نیست بلکه تکوین آن از راه زبان است (Henrik, P:125).

گفتمانها مبنایی را به وجود می‌آورند که طی آن، اولویتهای سیاسی، منافع و هدفها ساخته می‌شوند؛ یعنی سیاست خارجی از دیدگاه تصمیم‌گیرندگان با بازسازی استدلالهای آنها ایجاد می‌شود؛ بدین ترتیب رفتار سیاست خارجی دولتها به این بستگی دارد که افراد چگونه وضعیت را با قدرت درک و یا تحلیل می‌کنند. افزون بر این، سازه‌انگاری در شیوه سازه، تکوین و شکل‌گیری فضای بین‌ذهنی با نظریه گفتمان هم‌پوشانیهای پیدا می‌کند، اما نمی‌تواند به فراسوی سازه، تکوین و شالوده برسد. تئوری گفتمان در بردارنده دوگانه‌انگاری تکوین و شالوده / فروپاشی و شالوده‌شکنی است و زمینه را برای درک وضعیت هژمونی* و همچنین فروپاشی آن فراهم می‌کند (آقاسینی، زمستان ۱۳۸۶، ص ۱۱۶).

* Hegemony

ظهور نظریه گفتمان

نظریه گفتمان، در زبان‌شناسی متولد شده و تاکنون مراحل گوناگونی را پشت سر گذاشته است. اگرچه زبان‌شناسی از تحلیل گفتمان غافل مانده بود، در سال ۱۹۵۲ زیگ هریس، زبان‌شناس ساختارگرای امریکایی، به بررسی واحدهای بزرگ‌تر از جمله توجه کرد و آن را تحلیل گفتمان نامید. در تحلیل گفتمان ساخت‌گرا، گفتمان همانند زبان، بزرگ‌تر از جمله تعریف می‌شود (Id, P:28). زبان‌شناسی انتقادی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ رشد یافت و به تحلیل انتقادی گفتمان معروف شد. ون دایک، روث وداک و نورمن فرکلاف بنیان‌گذاران سه رویکرد عمده در تحلیل گفتمان انتقادی‌اند. روند تحول تحلیل گفتمان را در زبان‌شناسی می‌توان در قالب تحلیل گفتمان ساخت‌گرا، تحلیل گفتمان نقش‌گرا و تحلیل گفتمان انتقادی خلاصه کرد. در این دیدگاهها، زبان بزرگ‌تر از گفتمان است اما در تحلیل انتقادی گفتمان (تحلیل گفتمان انتقادی)، مفهوم گفتمان بیشتر نمود دارد.

ظهور نظریه گفتمان در حوزه سیاست

میشل فوکو در دهه ۱۹۶۰ گفتمان را در حوزه فلسفه سیاسی با نگرش دیگری پایه‌ریزی کرد که با نگرشهای رایج در زبان‌شناسی بسیار متفاوت است. در این نوشتار، نگرش میشل فوکو به گفتمان به اعتبار تأثیرپذیری لاکلاو و موفه از آن بررسی می‌شود. در زمینه روابط بین‌المللی و سیاست خارجی، دولت‌ها و ارزشهای ذاتی آنها دیدگاهها را تعیین نمی‌کنند، بلکه باید تأکید کرد ضمن اینکه نظام‌های سیاسی همانند جمهوری اسلامی ایران سیاستهای خود را براساس ارزشهای الهی پی‌ریزی می‌کنند، راهها و راهبردهای رسیدن به هدف اغلب عقلایی است و تصمیمهای این حوزه می‌تواند با اثرپذیری از عملکرد دیگر دولت‌ها تکوین و موجودیت یابد.

نظریهٔ گفتمان

نظریهٔ گفتمان، در کتاب هژمونی و راهبرد سوسیالیستی: به سوی سیاست رادیکال دموکراسی شکل گرفت و در واقع گسترش نظریهٔ گفتمان فوکو در حوزهٔ فلسفهٔ سیاسی و اجتماعی است. گفتمان در اینجا، نظام معنایی بزرگتر از زبان است و هر گفتمان بخشهایی از حوزهٔ اجتماع را در اختیار می‌گیرد و به دلیل در اختیار گرفتن ذهن سوژه‌ها، به گفتارها و رفتارهای فردی و اجتماعی آنها شکل می‌دهد. لاکلائو و موفه مفهوم قدرت فوکو را نیز وارد نظریهٔ گفتمان خود کردند و به گفتمان نیرویی پیش‌برنده بخشیدند، اما برای توضیح ساختار گفتمان به جای «حکم» فوکو از «نشانه»^{*} سوسور استفاده کردند؛ بنابراین گفتمان مجموعه‌ای از نشانه‌هاست. مفهوم مفصل‌بندی^{**} گفتمانی فوکو را نیز می‌توان با مفهوم مفصل‌بندی در نظریهٔ گفتمان لاکلائو و موفه مقایسه کرد؛ زیرا مفصل‌بندی فرایندی است که نشانه‌ها را با هم جوش می‌دهد (Laclau, P:109) و این گونه نظام معنایی شکل می‌گیرد.

مفهوم مفصل‌بندی نقش مهمی در نظریهٔ گفتمان دارد. عناصر متفاوتی که شاید جدا از هم بی‌مفهوم باشند، هنگامی که در قالب گفتمان جمع می‌شوند هویت جدیدی به دست می‌آورند. لاکلائو و موفه برای ربط دادن این عناصر به یکدیگر از مفهوم مفصل‌بندی استفاده می‌کنند. مفصل‌بندی به گردآوری عناصر گوناگون و ترکیب آنها در هویتی نو می‌پردازد (Howarth, P: 121).

* Signs

** Articulation

مفهوم گفتمان

از نظر گفتمانی، شکل‌گیری معنا همانند فرایندی اجتماعی شامل عمل تثبیت معناست. سلطهٔ یک گفتمان مبتنی بر انسجام معنایی دال‌های دیگر حول دال مرکزی است. اگر گفتمانی موفق شود با تکیه بر دال مرکزی خود، مدل‌های موردنظرش را به دال‌های گفتمانی‌ش نزدیک کند، آن گفتمان هژمونیک می‌شود. اگر گفتمان رقیب بتواند به کمک سازوکارهای گوناگون این نظام معنایی را شالوده‌شکنی* و ساختارهای معنایی متناسب با ذهنیت جمعی مردم را بازنمایی کند آنگاه هژمونی جدیدی ایجاد کرده است؛ بنابراین موفقیت گروه‌های سیاسی به توانایی آنها برای تولید معنا بستگی دارد (Laclau; Muffe, P: 109).

مفهوم گفتمان را می‌توان کوششی برای تبدیل عناصر** به وقته‌ها*** از راه تقلیل چند گانگی معنایی‌شان به معنایی کاملاً تثبیت شده دانست؛ در این حالت، در معنایی نشانه نوعی ثبات ایجاد می‌شود و از نوسان معنایی آن جلوگیری می‌کند، اما این ثبات دائمی نیست و همیشه برای ظهور چشم‌اندازهای نوین فرصت وجود دارد، چشم‌اندازهایی که از لحاظ اعضای همانند گفتمان قدیم نیستند، برای مثال موازنهٔ قوا یا نظام دوقطبی دائمی و ابدی نیست و با ظهور شالوده‌شکنی‌های جدید، بنیاد و شالوده‌های جدید شکل می‌گیرد. با فروپاشی کلان‌گفتمان‌هایی همانند نظام دوقطبی چه بسا گفتمانها در سطوح خرد نیز متحول شوند (آفاحسینی، ص ۳۴۲-۳۴۴).

رفتار هژمونیک، اغلب شامل به کارگیری قدرت است؛ زیرا در آن یک پروژهٔ سیاسی می‌کوشد تا خواستهٔ خود را به دیگران تحمیل کند. لازمهٔ رفتارهای هژمونیک در دسترس بودن دال شناور است که گفتمان‌های موجود آن را تثبیت نکرده‌اند (تاجیک، ص ۱۴۷).

* Deconstruction

** Element

*** Moment

غیریت‌سازی* و هژمونی

در مباحثی که دربارهٔ نظریهٔ گفتمان ارائه شد، مبارزه بر سر خلق همواره نقش محوری داشته است. در چهارچوب این نظریه، نزاع و تقابل بر کل روابط بین‌المللی سایه می‌اندازد. هیچ گفتمانی نمی‌تواند کامل شکل بگیرد و تثبیت شود؛ زیرا هر گفتمان در نزاع با گفتمان‌هایی است که می‌کوشند واقعیت را به گونه‌ای دیگر تعریف کنند. غیریت‌سازیهایی اجتماعی یا بین‌المللی هنگامی آشکار می‌شوند که هویت‌های متفاوت یکدیگر را نفی و طرد می‌سازند.

از نظر هورات، غیریت‌سازی اجتماعی از سه جهت برای نظریهٔ گفتمان اهمیت دارد:

۱. خلق رابطه‌های غیریت‌سازانه که همواره شامل ایجاد «دشمن» یا «دیگری» است.
 ۲. تشکیل روابط غیریت‌سازانه و تثبیت مرزهای سیاسی برای شکل‌دهی هویت تشکلهای گفتمانی و عاملان اجتماعی.
 ۳. قرار و ثبات هویتها و بی‌قراری و بی‌ثباتی آنها (همو، ص ۱۶۵).
- لاکلائو و موفه برای توضیح اینکه چگونه فرایند تکوین و تثبیت هویتها شکل می‌گیرد، دو آموزهٔ مهم را با عنوانهای هژمونی و اضداد اجتماعی** ارائه می‌کنند. هژمونی در معنای لفظی عبارت از سروری، اقتدار و نفوذی است که یک فرد، گروه یا کشور بر فرد، گروه یا کشوری دیگر دارد. با وجود این، برداشت لاکلائو و موفه از هژمونی با این مفهوم تفاوت‌هایی اساسی دارد.

از دیدگاه آنها، وقتی گروهی از مدیران یا روشنفکران انداموار بتوانند بر فرد یا کشوری برتری یابند و موجودیت خود را بر رقیبان سیاسی تحمیل کنند هژمونی شکل گرفته است؛ به عبارت دیگر فرض وجود یک نیروی هژمونیک در صورتی امکان‌پذیر

*Antagonism

**Social antagonisms

است که رابطه‌ای میان عناصر برقرار شود. در چنین رابطه‌ای عناصر، هویت اولیه خود را از دست می‌دهند تا بخشی از یک گستره معانی به حساب آیند؛ بنابراین عناصر همواره در بستر گفتمان هژمونیک شده در رابطه‌ای از قدرت و مقاومت وارد می‌شوند. در چنین وضعیتی، گروهی توانایی هژمونیک شدن را خواهد داشت که بتواند با یک پروژه سیاسی قدرت و خواست خود را بر دیگران تحمیل و با دو اصل اساسی مقبولیت و در دسترس بودن دالهای شناور، یک گفتمان را مفصل‌بندی کند.

غیریت‌سازی در وضعیتی به وجود می‌آید که گفتمانها با هم برخورد فکری کنند، اما غیریت‌سازی تداوم ندارد و با مداخله هژمونیک محو می‌شود. مداخله هژمونیک، مفصل‌بندی است که وضعیتی روشن را با الهام از رضایت مردم بازسازی می‌کند.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی نیز فراز و نشیبهای گوناگونی داشته است. پس از فروپاشی گفتمان پهلوی‌گرایی و شکل‌گیری گفتمان انقلاب اسلامی، این گفتمان از درون خود مشروعیت ایجاد کرد و همه غیرهای سکولار را به حاشیه راند، غیرهایی که با ارزشها و خواسته‌های مردم منطبق نبود.

با فروپاشی رژیم پهلوی، گفتمان نه شرقی، نه غربی بر بنیاد آموزه‌های اسلامی به وجود آمد. موجودیت گفتمان نه شرقی، نه غربی ریشه در باورهای احیایی امام خمینی (ره) داشت. این گفتمان در تقابل با روابط ظالمانه نظام دوقطبی از یک سو و فضاهای گفتمانی رقیب در داخل از سوی دیگر شکل گرفت.

شکل‌گیری فضای گفتمانی انقلاب اسلامی

جهت‌گیری که پس از انقلاب اسلامی در قالب گفتمان نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی ایجاد شد، نشان از این داشت که سیاست خارجی در جمهوری

اسلامی ایران همواره تابع پویاییهای درونی انقلاب و آثار آن بوده است. از این نظر می‌توان به قاعده کلی «سیاست خارجی، ادامه سیاست داخلی است» اشاره کرد؛ به همین دلیل باید گفت که ماهیت احیایی اسلام ناب بر هرگونه مرزبندی سیاسی مقدم بوده است؛ به بیان دیگر سیاست خارجی جمهوری اسلامی و شیوه مرزبندیهای سیاسی آن، ریشه در تفکر احیایی امام خمینی(ره) داشته است. در حالی که می‌توان از تحول مرزهای سیاسی در وضعیت سیاسی گوناگون صحبت کرد، ذات و جوهر اندیشه دینی منبعی جوشان و خروشان است که کیان و روح نظام مشروعیت را همواره از غیرتها متمایز می‌کند.

انقلاب اسلامی رویارویی گفتمان انقلاب و نه شرقی نه غربی علیه لیبرالیسم و جریانهای چپ

با وقوع انقلاب اسلامی و فروپاشی گفتمان پهلوی‌گرایی، انقلابیون با فضایی روبه‌رو شدند که برای تعیین اهداف خود مطابق با هویتشان، غیری به نام رژیم پهلوی نداشتند؛ بنابراین پس از پیروزی انقلاب اسلامی فضاهای گفتمانی گوناگونی آغاز شد.

برای توضیح چگونگی ایجاد فضای گفتمان انقلاب اسلامی باید به یک تقسیم‌بندی از نیروهای سیاسی در سالهای پس از انقلاب اشاره کرد. براساس تقابل میان نیروهای مذهبی و غیر مذهبی و راست و چپ برای هژمونیک کردن برداشت خود از فضای موجود، این نیروها را می‌توان به چند گروه تقسیم کرد:

- احزاب و گروههای اسلام‌گرا که نماینده گروههای طرفدار گفتمان نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی بودند. این افراد در نظر داشتند که با ترکیب مذهب و سیاست، حکومت دینی تأسیس کنند. مهم‌ترین تشکل این گروه، حزب جمهوری اسلامی بود که

رهبران آن، اندیشه و منش سیاسی حزب را براساس اندیشه‌ها و رهنمودهای امام خمینی تعریف می‌کردند.

از منظر تحلیل گفتمان، نشانه‌های مهمی که در این گفتمان مفصل‌بندی شده است عبارت بود از مردم، اسلام، ولایت فقیه، غرب ستیزی و اسلام سیاسی.

- گروه دومی که می‌توان آنها را در تقسیم‌بندی غیر مذهبی‌ها قرار داد، احزاب و گروه‌های لیبرال بودند. مهم‌ترین تشکلی که در این گروه قرار می‌گیرد، نهضت آزادی است. خواست این گروه تأمین آزادیهای سیاسی از راه ایجاد مشروطه سلطنتی بود. دولت موقت و مجموعه همکاران آن علاقه‌مند بودند که ساختار نظام سلطنتی دگرگون نشود و با اعمال محدودیت، برنامه «شاه سلطنت کند و نه حکومت» را محقق سازند. با تحولات شگرفی که در بنیادهای اجتماعی ایجاد شده بود و با توجه به جهت‌گیریهای گروه‌های گوناگون اجتماعی که از مرزهای حکومت سلطنتی عبور کرده بودند، میانه‌روها چاره‌ای جز همراهی با بسیج عمومی توده‌ها نداشتند. البته میانه‌روها اغلب ضد بسیج بودند و عقیده داشتند که انقلاب به معنای سیاسی کلمه انجام شده است و باید از توده‌ها خواست که به خانه‌هایشان برگردند.

با اینکه میانه‌روها به نهاد سلطنت مشروطه دل بستگی داشتند، امام خمینی (ره) در همان جمله‌های آغازین کتاب خود به نام حکومت اسلامی، سلطنت را در زمره منفورترین نظام‌های سیاسی برشمرد. اینجا بود که در ادبیات مفصل‌بندی شده میانه‌روها از جمله دولت موقت، سربلندی از تر یاد شده و حرکت به سمت جمهوری دموکراتیک اسلامی دیده شد (خواجeh سروی، ص ۲۰۸). گفتمان لیبرالیسم در ایران با مفصل‌بندی نشانه‌های ملت، قانون و آزادی حول دال مرکزی جمهوری شکل گرفته بود.

- سومین گروه، چپ‌گرایان بودند که گفتمان حاکم بر این جریان نیز حول نشانه‌های مردم کارگر و زحمتکش ایجاد شده بود.

سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران با الهام از گفتمان مارکسیستی موجودیت گفتمانی خود را در برابر دیگر فضاهاى گفتمانی تعریف کرد. این واقعیت که در هنگام تأسیس حزب، ایران در اشغال متفقین بود، نشان می‌داد که قدرتهای اشغالگر می‌توانستند بر رویدادها اثر مستقیم بگذارند. گفتمان حاکم بر شوروی انتلاف ضد فاشیستی را ترتیب داده بود؛ به این ترتیب حزب توده پیش از آنکه در سطح فرو ملی و محلی* ایجاد شود، از تحولات آن سوی مرزهای ایران اثر پذیرفته بود.

سازمان فدائیان خلق، عناصر هویتی خود را در اواخر دهه ۱۳۴۰ برای مبارزه با رژیم پهلوی تقویت کرد. این سازمان از ادغام دو گروه معتقد به مبارزه مسلحانه پدید آمد؛ بیژن جزنی، پایه‌گذار یک گروه و مسعود احمدزاده، پایه‌گذار گروه دیگر بود. گفتمان چپ مارکسیستی، نشانه‌هایی چون اندیشه مارکسیسم - لنینیسم، مبارزه مسلحانه، بی‌طرفی در برابر اختلاف چین و شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا داشت.

پس از پیروزی انقلاب، سازمان فدائیان خلق در زمانی کوتاه برای تعریف خود با فقر فلسفی روبه‌رو شد. از یک سو رژیم شاه دیگر وجود نداشت که کوشش برای سرنگونی آن، به شکل و مفصل‌بندی گفتمان چپ مارکسیستی یاری می‌رساند و از سویی در نظام بین‌الملل به فراخور فروپاشی رژیم پهلوی و ظهور بازیگر جمهوری اسلامی به ویژه نقش قاطع امام خمینی(ره) و نوع خطابه‌ها و مفصل‌بندیهای گفتمان احیاگرانه او مجال برای تفکر چپ باقی نمی‌گذاشت.

زحمتکشان و کارگران مخاطبان گفتمان چپ مارکسیستی بودند، در حالی که امام خمینی(ره) همه گروهها را حمایت می‌کرد، تأکید تقلیل‌گرانه بر بخشی از جامعه

* Local power

موفق نبود. یکی دیگر از دلایل فروپاشی گفتمان چپ مارکسیستی، فقدان رهبری منسجم بود تا در فضایی که سازمان با فقر سوژه روبه‌رو شده بود، دالهای شناور را به مدلولهای مقتدری منتسب کند تا در عرصه جدال گفتمانهای رقیب، قدرت یابد. افزون بر این، روشنفکران بایست با خاطره‌ ازلای و ملی مردم سرزمین خود ارتباط برقرار می‌کردند؛ بر این اساس، جریان چپ با آموزه‌های مارکسیستی و ماتریالیستی نتوانست با مردم مسلمان ایران ارتباط معناداری برقرار کند. در وضعیتی که امام (ره) و حزب جمهوری اسلامی بیشترین ارتباط را با مردم مسلمان داشتند، تفکر تقلیل‌گرای چپ نمی‌توانست نمود یابد. در اینجا باید از سازمان مجاهدین خلق نیز یاد کرد، آنچه در این گفتمان بیش از همه نمود داشت، حکومت دهقانان و کارگران، ملی شدن صنایع، پایان دادن به پیوندها با غرب و روابط نزدیک با جهان سوم و اروپای شرقی بود.

سفارت امریکا در تهران، در سال ۱۳۵۷ در گزارشی نوشت که روی کار آمدن چپ‌گرایان، یک احتمال فوق‌العاده بعید به نظر می‌رسد (میلانی، ص ۲۸۰). در حقیقت چپ‌گرایان منابع لازم برای رقابت با اسلام‌گرایان مردمی را در اختیار نداشتند. اسلام‌گرایان در سطح محلی به کمک حزب جمهوری اسلامی و در سطح رسمی* به کمک امام (ره) می‌توانستند عناصر گفتمان خود را مفصل‌بندی کنند. عوامل دیگری که اغلب به مسائل درونی جنبش چپ‌گرایان مربوط می‌شد، آنها را در دوران پس از پیروزی انقلاب به حاشیه راند، این عوامل عبارت بودند از:

الف) اختلاف گروهها با یکدیگر به گونه‌ای که مائوئیست‌ها، توده‌ای‌ها را اصلاح‌طلب می‌خواندند و توده‌ای‌ها، مائوئیست‌ها را خائن به مارکسیسم می‌دانستند،

* Formal level

مارکسیست‌ها، مجاهدین را متعصبانی مذهبی قلمداد می‌کردند که فاقد ایدئولوژی علمی‌اند و در مقابل، مجاهدین مارکسیست‌ها را کافر می‌دانستند (همان، ص ۲۷۴).

ب) حوزه عضویت چپ‌گرایان به جوانان، روشنفکران و بخش کوچکی از طبقه کارگر محدود می‌شد و این مسئله نشان از تقلیل‌گرا بودن گفتمان آنها داشت.

پ) اغلب رهبران چپ‌گرا، چهره‌هایی ناشناخته و گمنام بودند که نمی‌توانستند نقش روشنفکران انداموار را ایفا کنند و به مفصل‌بندی عناصر گفتمان غالب بپردازند.

ت) اغلب سازمانهای چپ‌گرا برای مبارزه‌های چریکی، شکل گرفته بودند و اعضای آنها با مناسبات سیاسی آشنایی نداشتند و از برقراری ارتباط با طبقات مردم در معنای عام ناتوان بودند (همان، ص ۲۷۶).

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰

پس از پیروزی انقلاب اسلامی هنگامی که امام خمینی (ره) در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ مهندس مهدی بازرگان را به نخست‌وزیری دولت موقت منصوب کرد، اولویت نخست دولت او، پایان دادن به اتحاد عملی رژیم شاه با ایالات متحده و استقرار روابط دو کشور بر پایه برابری بود (رمضانی، ص ۵۳).

کریم سنجابی، وزیر خارجه دولت موقت، در مصاحبه‌ای اعلام کرد:

که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس استقلال و عدم تعهد پیش خواهد رفت و ایران حاضر به برقراری روابط دوستانه با کشورهای غربی و اتحاد جماهیر شوروی است. گرچه جمهوری اسلامی ایران تصمیم گرفته شده است که از پیمان سنتو خارج گردد، اما به عنوان یکی از اعضای سازمان همکاری منطقه‌ای برای توسعه (که شامل ترکیه و پاکستان نیز می‌شد) باقی خواهد ماند (کیهان ۱۳ اسفند ۱۳۵۷).

کریم سنجابی سیاست عدم تعهد ایران را بر چهار رکن استوار می‌داند:

تاریخ، موقعیت ژئوپلیتیک کشور، آرمانهای معنوی انسانی اسلام و اصل
مقابله به مثل کامل در مناسبات با دیگر کشورها (رمضانی، ص ۶۰).

آشکار بود که قلمرو احیای اندیشه دینی درون مرزهای نظام دوقطبی محدود
نمی‌شد و نیازهای زمانه ایجاب می‌کرد که مرزبندیهای سیاسی نظام دوقطبی به
رسمیت شناخته نشود.

از همان روزهای نخست پذیرش حکم نخست وزیری، اختلاف نظر دولت موقت و
رهبری نظام اسلامی آشکار شد. مهندس بازرگان در سومین پیام رادیو تلویزیونی خود
در ۹ اسفند ۱۳۵۷ گفت:

سومین کاری که باید انجام دهیم رفراندوم و چهارم تهیه و تدوین قانون
اساسی برای تصویب و رسیدن به جمهوری دموکراتیک اسلامی و بعد انجام
انتخابات است (همو، ص ۹۰).

امام خمینی در واکنش به این سخنان در ۱۱ اسفند ۱۳۵۷ در سخنرانی در مدرسه
فیضیه قم، برخی از انتصابهای دولت را اشتباه خواند، اما تأکید کرد که عمده نبوده‌اند و
یادآور شد که جمهوری دموکراتیک فرمی غربی است و او به جمهوری اسلامی رأی
می‌دهد. امام خمینی (ره) برخلاف دولت موقت که هنوز در چهارچوب گفتمان سالهای
ملی شدن صنعت نفت عمل می‌کرد، گفتمان نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی را

بنیان نهاد. نه شرقی، نه غربی، گفتمانی بود که با واقعیت‌های متن اجتماعی و بین‌المللی ارتباط می‌یافت. تحمیل باورهای غربی (لیبرالیسم) و شرقی (کمونیسم) از یکسو و وضعیت خفقان‌آور دو قطبی که هر دو قدرت برای ماندگاری آن می‌کوشیدند، سبب پیدایش متن نه شرقی، نه غربی شد. از دیدگاه امام خمینی (ره) شرق و غرب غیریت جمهوری اسلامی را شکل می‌دادند و بر همین اساس او نمی‌توانست فضای گفتمانی موازنه منفی سالهای دهه ۱۳۳۰ را مفید بداند. پذیرش موازنه عدمی برای او همانند قرار دادن اسلام به عنوان بخش انضمامی تمدن مادی غرب بود.

هدف سیاست خارجی دولت موقت و به ویژه بازرگان، خدمت به تعالی ایران در چهارچوب آرمانهای ناسیونالیستی بود و به مکتب اسلام همانند وسیله‌ای برای خدمت به ایران نگاه می‌کرد (رمضانی، ص ۶۰).

از دیدگاه دولت موقت و ملی‌گراها اصل نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی، از موازنه منفی زمان دکتر مصدق جدا نبود. مهندس بازرگان تعریف و برداشت خود را از مفهوم نه شرقی، نه غربی چنین بیان می‌کرد:

شعار نه شرقی نه غربی در حرکت اول انقلاب که به دنباله‌اش جمهوری اسلامی از آن احراز استقلال همه‌جانبه خودمان در برابر بیگانگان و ابرقدرتها بود و عدم اتکا به بلوکهای شرق و غرب، چه به لحاظ سیاسی و اقتصادی و نظامی و چه به لحاظ اخذ و اقتباس ایدئولوژی از مکتبهای مارکسیستی یا کاپیتالیستی، بعد از پیروزی انقلاب و اواخر دولت موقت شعار فوق به لحاظ منظور و محتوی دچار تغییر گشته... حالت غرب‌زدایی در وسعت فرهنگی پیدا کرد (همو، ص ۱۰۴).

آشکار است که دولت موقت همان اعتقاد مصدق را در سالهای ملی شدن صنعت نفت در قالب موازنهٔ عدمی، با مفهوم نه شرقی نه غربی درآمیخته است؛ به بیان دیگر وی اعتقاد به موازنهٔ عدمی را با عنوان نه شرقی، نه غربی آراست و نتیجه‌گیری کرد که نه شرقی نه غربی از حدود معقول خود دورافتاده است. در مقابل، امام خمینی(ره) با خاطرهٔ ازلی مردم مسلمان ایران ارتباط برقرار کرد و سروری و رهبری وی ریشه در سیرهٔ پیامبر(ص) و ائمه علیهم‌السلام داشت و به نیازهای زمانه توجه می‌کرد. اعتقاد راسخ امام دربارهٔ اینکه «میزان رأی مردم است» حاکی از نگرش ژرف او نسبت به مقولهٔ سنت از یکسو و اعتقاد عمیق به مردم سالاری از سوی دیگر بود (خواجeh سروی، ص ۲۱۰).

امام خمینی(ره) با اشاره به اینکه امروز در جهان کشوری نیست جز ایران که از دخالت ابرقدرتها پیراسته باشد (همو، ص ۲۶۰) بر عنصر استقلال تأکید می‌کند و یادآور می‌شود که:

ابرقدرتها برای ما احترام و اعتبار قائل نخواهند شد مگر در همان حدی که آنها آقا باشند ما نوکر، آنها ابرقدرت باشند ما ضعیف، آنها ولی و قیم باشند و ما جیره‌خوار و حافظ منافع آنها، نه یک ایران با هویت ایرانی اسلامی، بلکه ایرانی که شناسنامه‌اش را امریکا و شوروی صادر کنند، ایرانی که ارباب سیاست امریکا و شوروی را بکشد (همو، ص ۲۶۴).

امام خمینی(ره) در تبیین سیاست نه شرقی، نه غربی دربارهٔ ماهیت شرق و غرب

می‌نویسد:

مطمئن باشید قدرتهای شرق و غرب همان مظاهر بی‌محتوای دنیای مادی‌اند که در برابر خلود و جاودانگی دنیای ارزشهای معنوی قابل ذکر نمی‌باشند (همو، ص ۲۳۸).

دیدگاههای روشن امام(ره) در ادامه روند سیاست خارجی تأثیر بسیاری داشت، از سویی، طرفداران گفتمان نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی گزاره‌هایی چون تن ندادن به سلطه نظام جهانی، ضرورت مبارزه با امپریالیسم امریکا به عنوان دشمن اصلی و ضرورت توسل به اصل نه شرقی نه غربی و مانند آن را از مهم‌ترین مسائل در زمینه سیاست خارجی می‌دانستند.

کارگزاران دولت موقت، اغلب بر سیاست بی‌طرفی، مدارا و تدافعی و غیر انقلابی تأکید می‌کردند و معتقد بودند که بهترین راه برای تأمین امنیت در برابر تعرض و سلطه جویی قدرتهای بزرگ، در پیش گرفتن این شیوه است. سیاستهای بسیج‌زدا یا نه لیبرال‌ها از یک سو و اعتنا نکردن به آرا و خواسته‌های مردم وضعیت حاشیه‌نشینی را برای آنها رقم زد.

نکته مهم اینکه تشکیل غیره‌های خارجی ارتباط تنگاتنگی با غیریت‌های داخلی یک گفتمان دارد. انتساب غیره‌های داخلی به غیره‌های خارجی نیز از ابزار مهم گفتمانها برای مشروعیت‌سازی است (Laclau, P:69). باید در نظر داشت که گفتمانها چگونه هژمونیک می‌شوند. نباید تصور کرد که گفتمان نه شرقی، نه غربی با استفاده از ابزار زور و سرکوبی خود را هژمونیک کرد، بلکه تعامل میان گفتمانها تعامل ایدئولوژیک است به گونه‌ای که همه درباره محورهای مورد توجه خود به مردم مراجعه می‌کنند. راز مشروعیت‌یابی گفتمان نه شرقی، نه غربی امام خمینی(ره) را باید در پایگاه مردمی و گرفتن مشروعیت از آنها جستجو کرد، موضوعی که جریانهای گوناگون در انجام آن

شکست خوردند. در وضعیتی که دولت موقت بر ارتباط دیپلماتیک با ایالات متحده تأکید داشت، اشغال لانه جاسوسی، انقلاب دوم بود و با این امر دولت موقت سقوط کرد. از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۹ جریانه‌های زیر بر سیاست خارجی اثر گذاشتند:

۱. مسئله دیپلماتهای امریکایی که گروگان گرفته شده بودند؛

۲. حمله شوروی به افغانستان؛

۳. جنگ تحمیلی.

جمهوری اسلامی ایران در جریان گروگان‌گیری در نزاع مستقیم با غرب، جوهره انقلابی خود را نشان داد و در مسئله افغانستان رودرروی شوروی ایستاد و افزون بر رویارویی فکری با غرب، با شرق نیز درگیر شد و همکاری با روس‌ها را نپذیرفت. در واقع گفتمان نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی نظم منطقه‌ای را برهم زد. ایستادگی و مقاومت انقلابی رهبران کشور به دلیل انعطاف‌ناپذیری نظام ناعادلانه دو قطبی بود.

روابط ایران و شوروی در این مقطع، فراز و نشیب‌های گوناگونی داشت. روس‌ها با در نظر گرفتن ماهیت ضد امپریالیستی انقلاب اسلامی و برچیدن پایگاه‌های استراق سمع امریکا از ایران اسلامی، انقلاب ایران را مثبت ارزیابی کردند و بر این اساس، افزون بر هشدار به امریکا درباره مداخله نکردن در امور ایران، از کوشش این کشور برای تحریم تسلیحاتی ایران استفاده کردند (Zabih, P:75).

در این مدت، چرخش عراق به سوی غرب، سبب ناخشنودی شوروی شد و این کشور برای تأمین اهداف استراتژیک خود در منطقه و بهره‌برداری از نتایج وقوع انقلاب اسلامی در ایران و شکست استراتژی امریکا در منطقه، افغانستان را اشغال کرد. ایران نیز بی‌درنگ، این اقدام را محکوم کرد (Maxman, P: 12). از این پس مناسبات ایران با امریکا و شوروی یک الگوی روشن از ماهیت شعار نه شرقی، نه غربی بود.

امام خمینی(ره) برخلاف تصویر سخت‌افزارانه از قدرت، تفسیری نرم از قدرت معنوی اسلام را به نمایش گذاشت که به راحتی از مرزهای انعطاف‌ناپذیر دو قدرت عبور کرد و به قلبهای ملت‌های آزاد راه یافت. شاید موضوع صدور انقلاب، نشان‌دهنده این بعد سیاست خارجی جمهوری اسلامی باشد. از چشم‌انداز گفتمانی به اعتبار ایده و شیوه صدور انقلاب، طرفداران آن را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: گروهی از منظر اسلام به مقوله صدور انقلاب به عنوان یک دال مرکزی می‌نگریستند و یک دسته از منظر انقلاب یا جمهوری اسلامی. در حالی که دسته نخست به اعتبار طبیعت و خصلت جهان شمولی دین به ایده صدور معنا می‌داد و گروه دوم به اعتبار رسالت انقلابی به استراتژی صدور می‌اندیشید. هنگامی که افکار گروه نخست پیرامون دقایقی چون ما امیدواریم این امر (ترویج اسلام) به تدریج مهیا شود، صدور اندیشه با زور، صدور نیست، ایران نباید برای صدور این ایدئولوژی شمشیر بردارد، راه صدور انقلاب ایجاد سرمشقی از رفتار اخلاقی اسلام است، سامان یافت؛ گروه دوم، استراتژی صدور قهر آمیز را پذیرا شد. امام خمینی(ره) به صدور قهرآمیز اعتقاد نداشت؛ چرا که این موضوع در چهارچوب جهاد ابتدایی معنا می‌یافت که از وظائف ذاتی امام معصوم بود و معظم له به اصل مداخله نکردن در امور دیگر کشورها احترام می‌گذاشت که از این نگاه در انطباق اصولی با حقوق بین‌الملل بود. براساس همین اصل، دیدگاه صدور قهرآمیز به حاشیه رانده شد و به تدریج از میان رفت.

انتقال‌گرایی* با هدف پیگیری هژمونی جدید

ظهور گفتمان جدید

به دلیل شخصیت قاطع امام خمینی، سیاست خارجی ایران در طول جنگ کمتر بحث‌برانگیز بود. با وجود این، سخنرانی امام خمینی (ره) برای گروهی از دیپلمات‌های جمهوری اسلامی ایران می‌تواند نشان‌دهنده گرایش جدید در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باشد:

ابر قدرتها و ایالات متحده فکر می‌کنند که جمهوری اسلامی ایران مجبور است منزوی بماند، اما این طور نیست و روابط ایران با دیگر کشورهای خارجی رو به افزایش است. اکنون که آنها استدلال می‌کنند روابط با دیگر کشورها هیچ نفعی به حال ما ندارد... روابط ما با سایر کشورها گسترش یابد، این خلاف عقل و شریعت است، ما باید با تمام کشورهای رابطه برقرار کنیم (ماهنامه امام، ص ۴۶).

امام (ره) آشکارا با انزواطلبی مخالف بود. شخصیت‌هایی چون علی ولایتی، وزیر امور خارجه، هاشمی رفسنجانی و برخی دیگر نیز از طرفداران این موضوع بودند. از آغاز جنگ تا اواسط سال ۱۳۶۳ گفتمانی که با ترتیب ناعادلانه نظام جهانی مخالف بود و در صورت‌بندی گفتمانی خود، مرزهای رژیم حقیقتش را با غیرهای دیگر پررنگ‌تر رسم می‌کرد، تحول جدیدی را پشت سر گذاشت. آسیب‌پذیری نظام دوقطبی سبب شد تا نظام اسلامی کیان و هویت خود را در فضای جدید ترسیم کند. اینجا بود که نوعی انتقال‌گرایی گفتمانی شکل گرفت تا در شعاع آن بستر انقلاب اسلامی و مرزهای ناشی از آن تعریف و تجدید شود.

* Transforation

گسترش گفتمان جدید

چنانچه گذشت وضعیت بین‌المللی بر آرایش سیاسی جمهوری اسلامی ایران اثر گذاشت و سبب شد که مسئولان امر به فکر بازتولید مرزهای سیاسی جمهوری اسلامی در عرصه سیاست خارجی باشند.

بی‌شک ظهور اصلاحات در شوروی توانست بر صورتبندی گفتمانی جمهوری اسلامی نیز اثر گذارد. پذیرش قطعنامه ۵۹۸ با نقش محوری هاشمی رفسنجانی و متقاعد کردن رهبری نظام درباره قطعنامه مزبور سبب شد تا گفتمان نه شرقی، نه غربی که بر محور عدالت اجتماعی صورتبندی شده بود متحول و عدالت ترجمان تعدیل شود. بهبود روابط تهران - مسکو نتیجه تغییر دیدگاه رهبران ایران (در حوزه سیاست خارجی) و رویکرد جدید گورباچف بود. از سال ۱۹۸۶م روابط دیپلماتیک و تجاری میان ایران و شوروی بهبود یافت. این بهبود روابط، یکبار دیگر به تهران اجازه داد تا از مسکو همانند برگی برنده در برابر واشنگتن، به ویژه در سازمان ملل استفاده کند؛ برای مثال پس از دیدار ولایتی، وزیر خارجه ایران، از مسکو در فوریه ۱۹۸۷، مسکو، مسئله تحریم فروش سلاح را به ایران که آمریکا به سازمان ملل پیشنهاد داده بود، به تأخیر انداخت (Sadri, P:6,7).

نگرش جدید به غرب در مرداد ۱۳۶۳ مشخص و با دعوت وزیر خارجه آلمان به ایران نمایان شد. تصمیم‌گیران سیاسی منتظر بودند تا امام خمینی (ره) این امر را تأیید کند و امام در همین سال، اعلام کرد که ایران باید با همه کشورهای رابطه داشته باشد و قطع روابط با دیگر کشورها (به جز رژیم صهیونیستی)، خلاف عقل و قانون اسلام است. در مجموع نوعی انتقال‌گرایی گفتمانی در راه بود و دولت جدید علاقه داشت تا با آزادسازیهای اقتصادی، ادغام اقتصاد داخلی ایران را در اقتصاد بین‌المللی تسهیل کند.

بی‌شک انتقال‌گرایی در پرتو تحولات بین‌المللی یک ضرورت بود اما درجه و اندازه انتقال‌گرایی به ویژه در حوزه تعدیل نمی‌توانست از خواسته‌ها و مطالبات مردمی آن‌قدر فاصله گیرد که در نهایت سبب رهایی مردم از جهت‌گیریهای دولت شود.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۶

ظهور گفتمان جدید

پس از پایان جنگ، عوامل بسیاری چون ارتحال امام خمینی(ره)، پایان جنگ سرد، تهاجم عراق به کویت، فروپاشی شوروی و خسارتهای ناشی از جنگ، بر کارزار سیاست خارجی ایران اثر گذاشت. دگرگونیهای موجود سبب شد تا ظرفیتهای جدید علیه ظرفیتهای قدیم سر برآورد. در فضای موجود آن دوره مناسبات قدرت اجتماعی، الگوهای توسعه‌یافتگی، روابط خارجی، ناسیونالیسم و منطقه‌گرایی آن چنان رقم خوردند که عرصه‌های هویت‌سازی جدیدی را میان نیروهای رقیب و کارگزاران عرصه سیاست و اقتصاد فراهم کردند. هاشمی رفسنجانی در دو دوره ریاست جمهوری، مؤلفه‌های اقتصادی را در خدمت هویت‌سازی قرار داد تا مناسبات خارجی و سیاست خارجی دولت‌ش را به سوی چندجانبه‌گرایی براند.

گرایش جدید سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ناشی از انشعاب جناح رادیکال و به وجود آمدن دو دستگی حاکم بود. هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۵ دو جناح را در قالب مسائل اقتصادی از هم تفکیک کرد:

۱. افرادی که از ملی کردن غالب صنایع حمایت می‌کردند.
۲. کسانی که طرفدار بخش خصوصی بودند.

هاشمی رفسنجانی این دو جناح را براساس معیارهای اقتصادی از هم تفکیک کرد، اما اختلافات دو جناح مسائل دیگری را نیز در بر می‌گرفت (Akhavi, P: 93).

تدوین برنامه‌های توسعه

برنامه اول و دوم توسعه هنگامی تدوین شد که ایران در فضای خاصی قرار داشت. سقوط شوروی و تأسیس شش جمهوری مسلمان نشین در شمال ایران، الگوهای توسعه یافتگی، ناسیونالیسم و منطقه‌گرایی، مختصات جدیدی را پیش روی جمهوری اسلامی قرار داد. پیوستن شصت میلیون انسان به خاورمیانه جدید از جمله پنجاه میلیون مسلمان، ترکیب منطقه را تغییر داد. افزون بر آن، ایران سقوط اتحاد جماهیر شوروی را مشکلی برای خود، جهان اسلام و جهان سوم دانست و برای پرکردن خلاء ایجاد شده، رسالتی عظیم برای خود قائل شد (منشأوی، ص ۳۸).

- چرا در این بخش به برنامه ریزی اقتصادی اشاره شد؟

- مگر نه این است که تحلیل گفتمان، عرصه نگرش خود را در سطح و سیاست

جستجو می‌کند؟

در پاسخ به این دو پرسش اساسی باید گفت که منطق تغییرات و تحولات عصر سازندگی جوهری اقتصادی داشت. هاشمی رفسنجانی و تیم همکاران او در دولت معتقد بودند که چنانچه با برنامه‌ریزی، توسعه پایداری ایجاد کنند، الگویی عملی به جهان اسلام ارائه می‌دهند و در حقیقت موجودیت جمهوری اسلامی را تثبیت و انقلاب را به معنا و مفهوم دیگری به جهان صادر می‌کنند (تاجیک، ص ۹۳).

در پاسخ به پرسش دوم باید گفت که تحلیل گفتمان با یک‌جانبه‌گرایی غایت‌مندانه اقتصاد مخالف است؛ به بیان دیگر تحلیل گفتمان، مرکزیت بنیادین اقتصاد

را در تئوریهای توسعه لیبرال از یک سو و مدل‌های مارکسیستی را از سوی دیگر نقد می‌کند. از این رو، روند مفصل‌بندی گفتمانی که هاشمی رفسنجانی انتخاب کرده بود روندی سیاسی بود نه اقتصادی. وی در رویاروییهای سیاسی در سطح محیط داخلی و محیط بین‌المللی علاقه داشت که میان دو جریان عمده داخلی راست سنتی و چپ سنتی، جریان به اصطلاح اعتدال را تعریف کند که ضمن مفصل‌زدایی از دو جریان اصلی، عناصر شناور هر دو جریان را جذب کند. این رویکرد در جوهر خویش رویکردی سیاسی بود و ماهیت اقتصادی نداشت. در واقع بینانه‌ترین دیدگاه، هاشمی رفسنجانی و جریان هوادار او به نام کارگزاران سازندگی، اقتصاد را در خدمت سیاست قرار دادند تا با مدیریت اقتصادی، از نتایج آن در مرزبندیهای سیاسی و شکل‌دهی به هژمونی مورد نظر خود استفاده کنند.

سر برآوردن گزاره تعدیل اقتصادی

با پایان یافتن جنگ، در عرصه اداره کشور تحولی ایجاد شد و نگرش حکومت در عرصه اقتصادی نیز تغییر یافت. بدین ترتیب در حوزه مدیریت اقتصادی کشور یک جابه‌جایی صورت پذیرفت و اقتصاد دولتی موسوم به سیاست عدالت‌گرا جای خود را به نگرش سیاست اقتصاد آزاد و سیاست تعدیل داد. گفتمان سازندگی اقتصادی (که نمود بارز آن در برنامه دوم توسعه به چشم می‌خورد)، توسعه و ضروریات آن را پیش‌روی کارگزاران نظام سیاسی قرار داد، هاشمی رفسنجانی در مورد دلایل انتخاب سیاست تعدیل اقتصادی معتقد بود که:

همه قبول داشتیم که باید به طرف ترمیم خرابیها و سازندگی برویم. من هم فکر می‌کردم که سیاست تمرکز دولتی کارآیی ندارد و به سراغ سیاست تعدیل رفتیم.

تعدیل هم مجموعه‌ای است که چند پیکان دارد: ۱. مسئله ارز بود، پافشاری روی قیمت هفت تومان هم برای صادرات هم برای واردات و هم برای قیمت‌گذاری و مهم‌تر از همه برای تولید داخلی حسابی مشکل‌زا شده بود ۲. مسئله قیمت‌های بازار بود ۳. مسئله تجارت خارجی بود. عمده واردات کشور دست دولت بود. بخش خصوصی چیز خیلی کمی وارد می‌کرد. اولاً ارزی نداشت و ثانیاً اجازه هم نمی‌دادند دولت هم ارز نداشت و بازار خالی بود ۴. مسئله کم کردن بار دولت بود که یعنی کارها را به بخش خصوصی واگذار کنیم ۵. مسئله پارانه‌ها بود ۶. سیاست خارجی مشمول تعدیل بود که سختگیرها را یک قدری کم کنیم. تشنج‌زدایی محور این بود (سفیری، ص ۱۴۶).

حامیان هاشمی رفسنجانی خصوصی‌سازی، آزاد سازی و جلوگیری از دخالت دولت در امور اقتصادی را از برنامه‌های خود می‌دانستند. پرداختن به مؤلفه‌های یاد شده با سازوکار تغییرات دامن‌دار در عرصه بین‌المللی هماهنگی داشت، لیکن گسترش آن در فضای سیاسی اجتماعی ایران و نفوذ این مفاهیم در اقشار گوناگون جامعه کار آسانی نبود. در برنامه‌ریزی‌های هدفمند، کارگزاران بایست ضمن ترسیم راهبردهای جمهوری اسلامی در عرصه خارجی، همواره مردم را حمایت می‌کردند. وضعیت بین‌المللی و اوضاع داخلی ضرورت رویکردهای جدید را اجتناب‌ناپذیر ساخته بود، اما داشتن برنامه‌های جاه‌طلبانه و پشت‌گرم بودن به حمایت‌های مردمی امری مشکل بود.

گسترش گفتمان جدید

گفتمان جدید، الگوی توسعه را سرلوحه کار خود قرار داده بود. از این دیدگاه توسعه، فقط داشتن امنیت بود و توسعه نیافتن سبب می‌شد که جمهوری اسلامی ایران برای فرار از تهدید خارجی به قدرت خارجی متوسل شود (تاجیک و دهقانی فیروزآبادی، ص ۷۱).

با توجه به این امر، هاشمی رفسنجانی در مفصل‌بندی گفتمان خود به هژمونیک کردن نشانه‌هایی چون توسعه، امنیت، الگوی موفق، وحدت و تعدیل پرداخت. انسجام بخشیدن به این مفاهیم بایست یک سیاست خارجی موفق را برای کارگزاران فراهم می‌کرد. هدف اصلاحات اقتصادی بالا بردن نقش بخش خصوصی در اقتصاد کشور بود؛ در نتیجه به گونه‌ای برنامه‌ریزی شد که میزان مشارکت بخش خصوصی از ۲۵ تا ۳۰ درصد فعالیت‌های اقتصادی که در اواخر دهه ۱۹۸۰ انجام شد، به ۷۵ تا ۸۰ درصد در دهه ۱۹۹۰ افزایش یافت (احتشامی، ص ۲۳).

از دیدگاه تحلیل گفتمان، جمهوری اسلامی ایران در این دوران برای تعریف جایگاه خود در جهان و مشخص کردن اهداف و منافع ملی‌اش به انسجام درونی و هویتی مفصل‌بندی شده، نیاز داشت. به این ترتیب، یکی از ابزارهای گفتمان‌سازندگی می‌توانست با آن حدود و قلمرو گفتمانی مناسبی ایجاد کند، رسیدگی به زیرساخت‌های اقتصادی بود. اما مهم‌ترین حوزه آسیب‌دیده از جنگ تحمیلی نیز حوزه اقتصاد بود و به همین دلیل در این گفتمان، اقتصاد محوری که ترمیم‌های آسیب‌های جنگ را نقطه کانونی خود قرار می‌داد، می‌توانست نقش اصلی داشته باشد.

فروپاشی اتحاد شوروی، موقعیت بهتری را برای ایران فراهم کرد. ایران این بار حضور و نفوذ خود را در میان جمهوری‌های مسلمان آسیای مرکزی با پیشنهاد کمک‌های مادی و توصیه‌های فنی و هدایت‌های مذهبی گسترش داد.

دولت هاشمی رفسنجانی در حوزه روابط خارجی و سیاست خارجی نتوانست در جهت منطقه‌گرایی گام‌های بزرگی بردارد. برداشت کارگزاران جمهوری اسلامی ایران از منطقه‌گرایی در روابط فرهنگی و ارزش‌های مشترک و وحدت مذهبی خلاصه می‌شد. از

دیدگاهی دیگر، فقدان یک الگوی موفق مدرن در زمینه توسعه و ارتباط آن با سیاست خارجی، عاملی مهم در ناکارآمدی منطقه‌گرایی این دوران بود (Herzig, P: 510). افزون بر این، سیاست داخلی و خارجی جمهوری اسلامی در بستر تعاملات منطقه‌ای پا به پای مقتضیات بین‌المللی عمل کرد، لیکن مدیران سازندگی در عملیاتی کردن آن موفق نشدند. ایران هراسی کشورهای منطقه، یکی از عوامل ضعف منطقه‌گرایی بود (Ibid).

موقعیت ژئوپلیتیکی ایران، وضعیت اقتصادی و قدرت نظامی آن، امکان شرکت ایران را در بسیاری از ترکیب‌بندیهای مهم منطقه‌ای همانند خلیج فارس، آسیای مرکزی و دریای خزر فراهم کرد. فروپاشی شوروی نیز سبب شد تا ایران با کشورهای اوراسیایی همکاری کند، اما تا زمانی که این همسایگان با امریکا ارتباط داشتند این همکاری، کمتر موفق بود (Ibid, P: 506).

ناکامیهای سیاست تعدیل

در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، برنامه بازسازی مصوب به برنامه تعدیل تبدیل شد و برنامه تعدیل نیز در میانه راه به برنامه تثبیت تغییر یافت. سیاستهای اقتصادی دولت با عدالت اجتماعی هماهنگ نبود. آقای هاشمی رفسنجانی در این باره می‌گوید:

ما اکنون از سخت‌ترین مرحله زندگی، یعنی مرحله تعدیل اقتصادی عبور می‌کنیم. در هر دولتی که این راه پیموده شده است چند دولت عوض شده‌اند، قربانی‌های فراوانی داده است؛ زیرا تصمیم به یک جراحی بزرگ می‌گیرند و

فردی که آن تصمیم را گرفته است قربانی می‌شود و در نتیجه آن یک مرحله تحول می‌یابد (اطلاعات، شهریور، ص ۷).

سیاستهای اصلاحی کارگزاران در جهت یک ژئوپلیتیک جدید حرکت می‌کرد و آن صلح و همگرایی منطقه‌ای بود. به همان میزان که ژئوپلیتیک صلح و همکاری منطقه‌ای در رویکردها و سیاستهای خارجی خود را بیشتر نشان می‌داد، در عرصه داخلی فشارهای اقتصادی متوجه افشار آسیب‌پذیر و مستضعف جامعه می‌شد. چنانچه این همگرایی در ابعاد منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نتیجه می‌داد، فشارهای داخلی راحت‌تر تحمل می‌شد، لیکن شکست منطقه‌گرایی که با مداخله قدرتهای خارجی به ویژه ایالات متحده همراه بود، فشار بسیاری بر کارگزاران وارد می‌کرد و سبب می‌شد سیاستهای آنها به بن‌بست برسد. در سال ۱۳۷۳-۱۳۷۴ این سیاست کنار گذاشته شد و دولت به روزمرگی اقتصادی تن داد (توسعه، ص ۹).

با وجود برنامه‌های گوناگونی که برای رقابت بخش خصوصی در نظر گرفته شده بود، ضعف مناسبات مدنی و بخش خصوصی در ایران سبب شد که طرح و برنامه‌های دولت همانند دهه پیش به پروژه‌ای دولت محور تبدیل شود (Herzig, P: 517).

واقع‌بینانه باید گفت که گفتمان تعدیل اقتصادی با دهه پیش از خود بسیار متفاوت بود و برخی از گروههای درون حکومت با این گفتمان مخالفت می‌کردند چون سرعت توسعه و تعدیل سبب شده بود تا توده‌های میلیونی مردم از آن حمایت نکنند؛ بنابراین در فضایی که دخالت ایالات متحده در بازداشتن کارگزاران از همکاریهای منطقه‌ای مؤثر بود، شکست تعدیل‌گریبان آنها را گرفت. تعدیل، فاقد هر گونه الگوی قبلی در حوزه کشورهای اسلامی بود، لیکن ریزش نیروی اجتماعی از گفتمان مسلط تعدیل نشان داد که عملکرد آن با روحیه جامعه اسلامی ایران تناسب نداشته است.

ظهور گفتمان دوم خرداد

منصفانه باید گفت که کارگزاران در تغییر و تحول سیاستها، گفتمان جدید تعدیل را ایجاد کردند و علاقه داشتند که بر بنیاد این گفتمان ساختار داخلی و منطقه‌ای ایران را به گونه‌ای تعریف کنند که صلح، امنیت و همکاری مبنای روابط کشورها با جمهوری اسلامی ایران شود. با وجود انتخاب رویکرد ژئوپلیتیک صلح و همکاری، مداخله‌جوییهای دشمنان ایران، اجازه همکاری منطقه‌ای را نداد. شکست در منطقه‌گرایی سبب شد که طبقه‌های فرودست جامعه احساس فشار کنند. چنانچه ژئوپلیتیک همگرایی به نتیجه می‌رسید چه بسا فشارهای داخلی راحت‌تر تحمل می‌شد، شکست منطقه‌گرایی طرح‌های جاه‌طلبانه تعدیل، مشکلات طبقه پایین را بیشتر کرده بود. در این هنگام گفتمان اصلاحات حول دال مرکزی مردم و با هدف ایجاد مردم‌سالاری دینی شکل گرفت. محمد خاتمی با بهره‌گیری از فضای جدید و مفصل‌بندی عناصر گفتمانی با ماهیمی چون جامعه مدنی، قانون مردم‌سالاری، آزادی و توسعه سیاسی در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ به پیروزی رسید.

هر چند تحول اقتصادی مطابق نیازها و ضرورت‌های جامعه بود، کارشناسان اقتصادی از انتخاب سیاست‌های تعدیل براساس الگوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول انتقاد کردند. هاشمی رفسنجانی در گذشته اعتراف کرده بود که ممکن است وی و دولتش قربانی سرعت بالای طرح‌های جاه‌طلبانه تعدیل شوند.

در حرکت گروه‌های اجتماعی که دوم خرداد را به وجود آوردند نوعی مقاومت هویت مشاهده می‌شد؛ زیرا این گروه‌ها احساس حاشیه‌نشینی هویتی داشتند. سیاست‌های اقتصادی و سیاسی برآمده از گفتمان سازندگی، سیاست‌هایی بود که در سطوح محلی قدرت، توان دربرگیری گروه‌های گوناگون مردم را نداشت. رویکرد

خوش‌بینانه دوران هاشمی و تکیه بر پیوند زدن اقتصاد به مرکز فرماندهی سیاست نتوانست به یک انتقال‌گرایی موفق در عرصه سیاست خارجی منجر شود. سیاست تعدیل ضمن اینکه به طبقه‌های متوسط و متوسط بالا توجه می‌کرد به همان نسبت پایگاه عمومی و مردمی خود را از دست می‌داد.

مرزهای سیاسی جدید که در انتقال‌گرایی دوران هاشمی رقم خورد از راه تعدیل توانست طبقه‌های متوسط و متوسط بالا را وارد حوزه مشروعیت کند. در وضعیتی که مرزبندیهای سیاسی در عرصه داخلی با فراهم کردن امکانات به طبقه‌های متوسط و متوسط بالا خود را نشان می‌داد و در عرصه بین‌المللی به همکاری دوجانبه و چندجانبه امید داشت، این مرزبندیهای جدید در داخل و خارج موفق نشد، این موضوع معنایی جز شکست سیاستهای تعدیل نداشت. سازندگی نتوانست مرزهای جدید هویت را بدون رخنه در حافظه تاریخی مردم ترسیم کند، اینجا بود که جمع میان سطح ملی که همان خواسته‌ها و مطالبات مردمی بود و سطح بین‌المللی که همان همکاری در عرصه‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بود به دولت بعدی سپرده شد.

نتیجه

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران پس از انقلاب اسلامی بارها تغییر کرد. به فراخور دوره زمانی خاص، تحولات نظام بین‌الملل و قدرت یابی جریانهای گوناگون سیاسی و چشم‌اندازهای نوینی در تصمیم‌گیری دخالت داشته‌اند. این نوشتار برای بررسی و مطالعه تغییرات در گفتمانهای سیاست خارجی ایران، روش تحلیل گفتمان را برگزیده است. این روش سبب می‌شود تا محققان بتوانند از تنگناها و تقلیل‌گراییهای موجود در مطالعه رایج سیاست خارجی کشورها فراتر روند.

در مطالعه سنتی روابط بین‌الملل گزینش یکی از سطوح تحلیل خرد یا کلان و در مطالعه نوین این عرصه، سطوح تلفیقی و تجمیعی مورد نظر محقق بوده است؛ در این پژوهش نیز نگرش گفتمانی، سطح تلفیقی را برگزیده است؛ چرا که در شیوه تحلیل گفتمان افزون بر سوژه‌های آگاه که براساس هویت خود، کنشی را شکل می‌دهند، محیط خارجی و غیریت‌های پیرامونی نیز در رقابت با خودی‌ها بوده و حیات یک گفتمان به میزان توانمندی آن در مفصل‌بندی عناصر خود با محیطی دیگر است.

جمهوری اسلامی ایران در هریک از این دوره‌ها به فراخور نقش خود، تعاملات بین‌المللی‌اش را تنظیم می‌کرد. جمهوری اسلامی در فضای جنگ سرد و نظام دو قطبی با در پیش گرفتن سیاست نه شرقی نه غربی، جمهوری اسلامی، توانست افزون بر بهره بردن از تنگناهای آن فضای ایدئولوژیک، با در پیش گرفتن قدرت نرم علیه دو قطب، سیاستهای خود را پیش ببرد.

آنچه در این نوشتار، محقق را یاری رساند، روش تحلیل گفتمان بود تا با در نظر گرفتن همه وجوه مورد نظر در تصمیم‌گیری، تحقیق پیش رو را از تقلیل‌گرایهای اقتصادی دور دارد. از نتایج ملموس تحقیق، این موضوع اساسی است که نخست سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تابعی از نظام گفتمانی حاکم بوده و نظام ارزشی در هر دوره سبب جهت‌گیریها در عرصه روابط دیپلماتیک شده است. دوم اینکه هیچ مقطع تاریخی نتیجه بلافصل مقطع قبل خود نیست و ریشه‌های شکل‌گیری گفتمان‌ها را باید در متن وضعیت حاکم در فضای داخلی و متن وضعیت بین‌المللی تحلیل کرد. سوم اینکه هرگونه راهبرد بلندمدت در عرصه سیاست خارجی باید دو سطح خرد (فضای ارزشی جامعه و گفتمان آن را) و کلان (فضای بین‌المللی) را به نسبت متعادل مفصل‌بندی کند. هرگونه مفصل‌بندی به نفع یکی از دو سطح می‌تواند سبب ناکارکردی

سیاست خارجی شود؛ مثال شایان توجه این موضوع دوران سازندگی است. فضای متحول بین‌المللی ضرورت یک انتقال‌گرایی گفتمانی را اجتناب‌ناپذیر ساخته بود، اما فقدان یک الگوی قبلی موفق در دنیای اسلام، خوش‌بینی مفرط درباره موفقیت منطقه‌گرایی و به‌کارگیری منطق سریع تغییر و توسعه بر بنیاد تعدیل که به نوبه خود فضای حمایتی جامعه را مخدوش کرده بود، انتقال‌گرایی کارگزاران را ممکن نساخت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتابنامه فارسی

- آقاحسینی، علیرضا، «تاریخچه روند هسته‌ای شدن هند»، انرژی هسته‌ای در ایران و جهان، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی، ۱۳۸۶.
- _____، «شالوده‌شکنی منطق درونی سیاست بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی دوم»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه، س هفتم، ش ۲۹ (زمستان ۱۳۸۶)، ص ۱۱۶.
- احتشامی، انوشیروان، سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، اقتصاد، دفاع، امنیت، ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
- بازرگان، مهدی، انقلاب ایران در دو حرکت. تهران: بی‌نا، ۱۳۶۳.
- تاجیک، محمدرضا، گفتمان و تحلیل گفتمانی، تهران: فرهنگ گفتمان، ۱۳۷۹.
- _____، سیاست خارجی: عرصه فقدان تصمیم و تدبیر، تهران: فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۳.
- تاجیک، محمدرضا و سید جلال الدین دهقانی فیروزآبادی، «الگوهای صدور انقلاب در گفتمانهای سیاست خارجی»، فصلنامه راهبرد، ش ۲۷، (بهار ۱۳۸۳)، ص ۷۱.
- امام خمینی، روح‌الله، صحیفه نور، ج ۶، تهران: سازمان چاپ و انتشارات، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
- خواجه سروی، غلامرضا، خاطرات محمدرضا مهدوی کنی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵.
- رضائی، روح‌الله، چهارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی، برگردان: علیرضا طیب، تهران: نی، ۱۳۸۳.
- سفیری، مسعود، حقیقت‌ها و مصلحتها: گفتگو با هاشمی رفسنجانی. تهران: نی، ۱۳۷۸.
- قوام، عبدالعلی، «سازمانگاری: سنتز پوزیتویسم و پست پوزیتویسم»، دانشنامه حقوق و سیاست، فصلنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات، س اول، ش ۲ (بهار ۱۳۸۴)، ص ۷، ۵.
- کرمی، جهانگیر، «فراز و نشیب مکتب تحلیل»، فصلنامه راهبرد، ش ۳۱ (بهار ۱۳۸۳)، ص ۳، ۱۶۹.
- کلینتون، دیوید دبلیو، دو رویه منفعت ملی، برگردان: اصغر افتخاری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.

- لینکلینتر، اندرو، نو واقع‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی، برگردان: علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۶.
- ماهنامه امام، اسفند ۱۳۶۳، ص ۴۶.
- منشاوی، دیوید، «تحلیل مرکز مطالعات استراتژیک موشه دایان اسرائیل درباره انقلاب اسلامی»، برگردان: پرویز شریفی، ماهنامه اسلام و غرب، پیش شماره ۳ (آبان ۱۳۷۶)، ص ۳۸.
- میلانی، محسن، شکل‌گیری انقلاب اسلامی، از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، مجتبی عطارزاده. تهران: گام نو، ۱۳۸۱.

روزنامه‌ها

- اطلاعات، ۷ شهریور ۱۳۷۱، ص ۷.
- توسعه، ۱۹ تیر ۱۳۸۰، ص ۹.
- کیهان، ۱۳ اسفند ۱۳۵۷.

کتابنامه لاتین

- Akhavi shahrough, **Religion and politics in contemporary Iran, clergy – state Relations in The Pahlavi period**, state university of New York, 1987.
- George, Jim, **Discourses of Global Politics. USA**, Lynne Rienner, 1994.
- Harris, Zellig, **Discourse Analysis in Language**, London: Routledge, 1952.
- Henrik Larsen, **Foreign Policy and Discourse Analysis**, London: Routledge, 1997.
- Herzig, Edmund, "Regionalism, Iran and Central Asia", **International Affairs**, may 2004, Vol 180 , No 3. pp 503-517.
- Howarth, David, **Discourse**, open University Press, 2000.
- Laclau.E, C, Muffe, **Hegemony and Socialist Strategy Towards a Radical Democratic Politics**. London: Verso 1985.

- Laclau, E., **The Making of Political Identities**, London: Verso 1994.
- Maxman, Dan, "The Islamic Republic of Iran: Between Revolution and Real Politik", **Conflict Studies**. No 38, 1998, P:12.
- Plano, Jack,. **The International Relations Dictionary**, California: Longman, 1988.
- Price. M. R. **Critical International Theory and Constructivism**, 1998.
- Sadri, Houman, "Trends in The Foreign Policy of Revolutionary Iran", **Journal of Third World Studies**, Vol 16 , No 1, April 1998, p: 6,7.
- Wendt, Alexander, **Social Theory of International Politics**, Cambridge University Press, 2003.
- Zabih, Sepehr, "After Khomeini: The Iranian Second Republic by Anushirvan Ehteshami", **The Middle East Journal**. Vol 49 , No 4, 1998, p: 75.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی